

اگر دستا سزهر قطع کنده سزهر لیه آذربایجا سزهر از امضا شو لاهم کرو .

اعلیحضرت بمایونی شاهنشاه محمد رضا شاه عبادی آریامهر



پاکستان سزهر بودیا تو سزهری بود
درغ تو دارو در سزهر ملهاسر و گرنی بود

ایریش



ستی ب ی شاهنشاه

12 دسامبر 2005
2713 کم آذرماه یو

(جان نجات سالروزی آذربا)

برژینسکی پیشه وری را می فهمد!

در روزگار سخت غربت، در این تنهایی، در این بی کسی، و در حالی که درد وطن تا مغز استخوانت را می سوزاند، همزمان با مبارزه ای که برای کشتن بی تفاوتی ها آغاز کرده ای، ناگهان چشمت به خبر تشکیل جلسه ملت های !!! ایران آنهم در امریکا ! روشن می شود که مفهومش جز بی خردی عده ای، چیز دیگری نیست.

سالها پیش از این، آن هنگام که صحبت از ناسیونالیزم نبود (زیرا که ضرورتی ایجاب نمی کرد)، صحبت از تجزیه طلبی نبود، صحبت از خیانت به وطن نبود، مولانا بود که شعرش را به زبان پارسی می سرود، خاقانی شروانی بود، قطران هم بود، و... و... و... و که پارسی می سرودند و در بطن شان شعله های وطن پرستی گرمایی دیگر به ایرانی می داد. هیچکس و در هیچ مقامی هم مولانا را وادار نساخت که پارسی به سراپد، که نه تنها او همه شاعران و ادیبان برخاسته از این خطه پارسی سرودند و به سرودشان هم افتخار کردند، همانگونه که به ایرانی بودنشان می بالیدند.

امروز پس از سالیان سال، بی خردانی در پیش روی داریم که دم از دشت گرگان، جمهوری کردستان یا جمهوری آذربایجان می زنند.

می گویند برژینسکی در سخنرانش در یکی از دانشگاه های فرانسه بحثی را در رابطه با چندگانگی کشورها آغاز کرد که مورد اعتراض ایرانیان قرار گرفت. او گفته است: مردم هر شهر و سرزمینی که دارای زبان جداگانه هستند (مانند ایران)، شما چه بخواهید چه نخواهید، این جدایی در کشورشان انجام خواهد شد.

این یاوه ها، بدون شناخت صحیح از روح ایرانی، و بدون توجه به تاریخ مبارزات فرهنگی یک ملت بیان شد، زیرا که هدف اصلی، دادن پیام حمایت به این بی خردان بود، که ایران ورجاوند را تکه پاره شده می خواهند، زیرا که آقای برژینسکی و نظایر او نمی خواهند شاه دیگری پیدا شود که ناسیونالیزم غنی ایران را قدرت بخشد، و سپس باتکای این قدرت لایزال در مقابل منفعت جویان عالم بایستد و فریاد برآورد که من نفتم را می خواهم تا فرآورده هایش را خودم تولید کنم.

گور پدر برژینسکی و تفسیر و تعبیرش، و پیشگویی و تبلیغاتش! موضوع این است که آقای برژینسکی هیچوقت "شمس تبریزی" را نمی فهمد، خاقانی شروانی را نمی فهمد، ولی "پیشه وری" را می فهمد.

مولانا در کنفرانس های سیاسی مطرح نمی شود. مولانا در قلب من، در قلب ما مطرح است.

من به ایرانم می اندیشم، گیرم که سیا و موساد و دهها سازمان اطلاعاتی دیگر دست به یکی کرده باشند تا دوباره بکشند و ویران سازند و خط تجزیه بکشند.

من سینه ام در مقابل تمام گلوله های سیا و موساد، سپری پا برجا شده است.

من در راه ایرانم، ایستاده ام و ایستاده خواهم مرد و خون من آذربایجانی در راه ایرانم، آرزومندانه بر زمین ریخته خواهد شد تا چشم زخمی به این خاک خوب خدا نخورد.

اگر زنده بودم- که باید باشم تا آزادی ایرانم را ببینم و خاکش را توتیای چشم کنم- در میدان ساعت تبریز پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان سرزمین آریاییم را دوباره به اهتزاز در خواهم آورد، تا سرود ملی میهنم آسمان اردبیل، میانه، مراغه، جلفا، رضاییه، مهاباد، شبستر، سراب، یام، مرند و خلخال را نوازش دهد، تا من بوسه بر چمن "شاه گلی" تبریز بزنم. بوسه بر اندام معشوقه ام.

و آن هنگام که نسیم بهاری بوی گلهای روئیده در خاک ایرانم را به ارمغان آورد، در فضای تبریزی که شما قصد تجزیه اش را دارید، فریاد بر خواهم آورد: زنده باد عشق من ایران! زنده باد ایران!